

بزمیه ارجمند بیگ قبول

دکتر نجم الرشید

عضو هیأت علمی گروه فارسی

دانشکده خاور شناسی دانشگاه پنجاب لاهور، پاکستان

چکیده:

بزمیه ارجمند بیگ قبول، مثنوی است که در ستایش نواب اصغر علی خان و سفره وی سروده شد. شاعر با کمال هنر میوه ها و غذاهای متنوع و لذیذ که بر سفره وی صرف می شد، مدح و ستایش کرده است. نسخه خطی از آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب لاهور نگهداری می شود. نویسنده در این مقاله نسخه یاد شده را تصحیح کرده و در مقدمه شاعر و مثنوی را معرفی کرده است.

واژه‌های کلیدی: بزمیه ارجمند بیگ قبول، مثنوی فارسی، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب لاهور، تصحیح و معرفی.

بزمیة ارجمند بیگ قبول مثنوی است در تعریف نواب علی اصغر خان و سفره گسترده مهمانی او. ارجمند بیگ قبول، فرزند میرزا عبدالغنی بیگ قبول (د ۱۱۳۹ ق/ ۱۷۲۶ م) شاعر توانای فارسی زبان بود. آموزشهای مقدماتی خود را نزد پدرش خواند و در شعر هم اصلاح سخن از او گرفت (علی حسن، ۱۰۹). ارجمند بیگ قبول، نخست آزاد تخلص می کرد و سپس تخلص خود را به جنون بگردانید (دولت آبادی، ۵۲؛ خلیل، ص ۸؛ آرزو، ۱۴؛ خوشگو، ۱۴۸). وی در آغاز فرمانروایی محمد شاه (حك ۱۱۳۱ ق / ۱۱۶۱ م) به دهلی رفت (اصلح میرزا، ۴۹) و در خدمت نواب علی اصغر خان پرداخت (آرزو، ۱۴؛ خلیل، ۸). ارجمند میرزا با شاعران بنام آن روزگار روابطی داشت. به گفته سراج الدین علی خان آرزو، ”او [ارجمند] و برادرش گرامی با فقیر همطرح بوده اند“ (آرزو، ۱۴)، ارجمند بیگ در اوان جوانی، در سال ۱۱۳۴ ق / ۱۷۲۱ م در دهلی در گذشت (علی حسن، ۱۰۹۰؛ خلیل، ۸؛ خوشگو، ۱۴۸).

پدرش عبدالغنی بیگ قبول از اعیان و شعرای بنام آن روزگار بود و به ملا شاه بدخشی، داراشکوه و جهان آراء بیگم روابط صمیمانه ای داشت. عبدالغنی بیگ قبول چهار پسر داشت: میرزا گرامی (د ۱۱۵۶ ق/ ۱۷۴۳ م)، ارجمند میرزا، محترم و نامجو. هر چهار به زبان فارسی شعر می سرودند. قبول و گرامی ایهام را در شعر خود بفروان به کار برده اند. قبول، گرامی و ارجمند صاحب دیوان بوده اند. نسخه های خطی دیوان گرامی در کتابخانه های مختلف موجود است (منزوی، ۱۰۹۹)، اما نسخه ای از دیوان قبول و ارجمند میرزا به دست نیامده است. از وی دو مثنوی به یادگار مانده است: یکی دلگشا نامه، منظومه حماسی و دینی است. نسخه خطی از این اثر، به شماره 354 or، در موزه بریتانیا نگهداری می شود (منزوی، ۱/ ۲۱۸؛ ریو، ۱/ ۷۱۹؛ رسولی، ۱۱۸۷-۱۱۸۶). دوم، بزمیة ارجمند بیگ قبول در تعریف نواب علی اصغر خان و دسترخوانش. نسخه خطی این مثنوی که مشتمل است بر ۱۲ صفحه، در مجموعه آذر، کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب، لاهور، به شماره 0-52/7278، نگهداری می شود (نوشاهی، ۴۷-۴۸). سرانیده در آغاز این مثنوی به مدح و ستایش نواب علی اصغر خان پرداخته و سپس مطالبی در تعریف و دسترخوانش آورده است. مهمترین غذاها و میوه هایی که سرانیده به تعریف

آنها پرداخته، بدین شرح اند:

نان سنگک، باقر خانی، قیمه، زرد پلاؤ، مرغ کباب، شاه لیمو، برنج، آب انار، کباب شاهی، چغندر، دال (عدس)، آش، سنبله، عسل، نان خطائی، کله قند، پسته قندی، نمک، ترب، نیشکر، سنگتره، آلو، گرمه سرده، هندوانه، انبه، خربوزه، پنیر، انار و انگور.

این مثنوی از ارزش و اهمیت ادبی و هنری برخوردار است. شاعر در این اثر از عناصر صورخیال زیبایی سود جسته است.

کتابشناسی:

- آرزو، سراج الدین علی خان (۱۹۹۲م) مجمع النفایس (تذکره شعرای فارسی سده دوازدهم)، تصحیح و ترتیب عابد رضا بیدار، پتنه
- احمد، ظهور الدین احمد (۱۹۷۷م) پاکستان میں فارسی ادب، لاهور
- اصلح میرزا (۱۹۸۳م) تذکره شعرای کشمیر، به تصحیح و حواشی سید حسام الدین راشدی، لاهور
- خلیل، علی ابراهیم خان (۱۹۷۸م) صحف ابراهیم (تذکره شعرای سده دوازدهم) تصحیح و ترتیب عابد رضا بیدار، پتنه
- خوشگو، بندر ابن داس (۱۹۵۹م) سفینه خوشگو، مرتبه سید شاه محمد عطاء الرحمان کاکوی، پتنه
- خیامپور، ع (۱۳۷۲ش) فرهنگ سخنوران، تهران
- دولت آبادی، میر سید عبدالوهاب افتخار (۱۳۹۰ش) تذکره بی نظیر، تحقیق و تصحیح امید سروری، تهران
- رسولی، اختر (۱۳۷۵ش) "دلگشنامه" دانشنامه ادب فارسی (جلد چهارم)، ادب فارسی در شبه قاره، به سرپرستی حسن انوشه، تهران
- علی حسن، سید (۱۳۹۵ق) صبح گلشن، به اهتمام عبدالمجید خان، بهوپال
- منزوی، احمد (۱۹۸۷م) فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، اسلام

آباد

- نوشاهی، خضر عباسی (۱۹۸۲م) فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور (گنجینه آذر)، اسلام آباد
- هندی، بهگوان داس (۱۹۵۸م) سفینه هندی، مرتبه شاه محمد عطاء الرحمان کاکوی، پتنه
- Rieu, Charler, Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, 1883.
- Story, CA, Persian Literature, London, 1972.

[۱]

بزمیة ارجمند بیک قبول

مژده ارباب سخن را که سپهر	کین دیرینه به دل کرد به مهر
بخت خوابیده شان شد بیدار	شد عیان مرهم دلهای فگار
شکر لاله که برآمد ز زوال	کوکب طالع ارباب کمال
هریک از داغ پریشانی رست	داد جمعیت بی پایان دست
هر که بینی ز گروه شعرا	هست در عالم خود از امرا
بعد صد دور باین شوکت و فر	صاحبی یافته اند اهل هنر
تر زبان جمله به مدحش هستند	رسته از غیر به او پیوستند

[۲]

نوبت سنجر ماضی الحال	آمد از دور کنید استقبال
آفتابی عجیبی گشت عیان	به سر آمد شب سودا ز دکان
قدر دان سخنی شد پیدا	که نباشد به جهانش همتا
مظهر لطف خدا در دوران	هست نواب علی اصغر خان
و چه نواب ولی نعمت خلق	مطیخش قبله گه لذت خلق

سحر کف سید والا گوهر	در دلش خلق به دریا عنبر
گرولی خوانمش امروز نگوست	زانکه در دهر ولی نعمت او ست
نزند هر که دم از احسانش	نان سنگک شکند دندانیش
۱۵ چون صدف هست بخوانش تیار	نان ز بیرون و درون روغن دار
ده چه نام پنجه کش دست کرم	بر رخ دشمن او سیلی غم
نان او را نتوان کرد صفات	هست خشخاش در و حب نبات
خاصه نان علی اصغر خانی	که بود مائده یزدانی

[۳]

۲۰ وه چه نان قوت دل و قوت جان	ورق نقره زسیماش عیان
جندا نان مرصع پوشش	که گذشت آب گهر از دو شش
میده اش بیخته نور قمر	روغن اندوده از شیر سحر
قند از شیرۀ جانها دارد	آب از جوی روانها دارد
سیم و زربسکه به او یار شده	شیره اش شربت دینار شده
۲۵ می دهد روح به جانها شیره	خوانده آب خضرش همشیره
وصف او ببرد از دست عنان	هست این نان زاندوه چنان
که نظر کرده به او تا خورشید	نان شب مانده خود را دزدید
ننک دارد به خریدن زین پس	نان بهلول بهلولی کس
ندهد هیچ کسش یک جانی	گشته بی رتبه چه باقر خانی
۳۰ تو عرو سیست به زینت خوانش	گر در و یافته است از نانش
شکل گردوی در افشان طلا	می نماند فلک و کوکبا

[۴]

دور کاووس و زمان جمشید	گرد خوان فلک این نان کی دید
تا به رویش نظر افگند لیم	سیر شد دیده او از زو سیم

ورق نقره به رویش تا دید	صبح از شرم نگرید سپید
پختگی داد درین دورش دست	نقره از تهمت خانی وارست
گوهر و لعل و زرش هست اجزا	نیست این نان که بود قرص طلا
وقت خرردن چو زهم می باشد	همچو خورشید زر افشان باشد
جم ز خوان کرمش لذت جوست	عاشق قیمه سر موری اوست
مور هم گر به سر خوانش شد	شکم انیان سلیمانیش شد
ای ولی نعمت ارکان سخن	ی به دست تو رگ جان سخن
تا به بزم مرمت باز نیافت	رنگ و بو سفره بلغار نیافت
هر که بر خوان تو اول نشست	شوید از هر تنعم تا دست
طشت ماه است به چنک ناهید	آفتاب است به دست خورشید

[۵]

همه از بال ملک بهر شرف	خاد مانند مگس ران بر کف
کرد تا مدح طعام تو رقم	خامه شد در کف من مغز قلم
قوت دل قوت تن روح فراست	زرد پولاد تو معجون طلاست
زیر بریان به نظر داشتنی است	از ته کار خبر داشتنی است
شده در عهد تو زر پاشی عام	نرگسی از زرو سیم است طعام
ریخت از بسکه ز دستت زر ناب	مرغ زرین ز تو شد مرغ کباب
لحظه ای هم چو در آید به خیال	طایر فکر شود زرین بال
زر ده گر مولد صفرای تن است	شاه لیموی تو صفرا شکن است
هر که در خشکه دو دی تو دید	معنی عنبر اشهب فهمید
هست خوشبو ز بس الوان طعام	عطر مجموعه بود خوان طعام
چون برنج تو ندیده است کسی	ریزه و نازک و نرم است بسی

[۶]

۵۵	اگر کبوتر برد از وی لذت نقره پیش برنجش خام است از دم دنبهٔ مسلوخ آنجا شد چو آوازهٔ جودت سیّار کسی از جوع نباشد بی تاب بسکه بر خوان تو باشد در کار	۶۰
می شود ریزه دهان در ساعت بلبل ذایقه را گل دام است بدر در سلخ شود چهره نما گشت تا همت تو خوان سالار پر بود تا به شکم مرغ کباب هر طرف افشرد آب انار شفقی گشت کباب شاهی جلوهٔ حسن گلو سوز کباب صبح را کرده شفق رنگ فلک کاسهٔ دال مقشر شده است نیمرد نصف دلش را خوش کرد یاد ماهی دهد و حلقهٔ دام	۶۵	

[۷]

صحن به غرای تو صحن چمن	بلبل برگ گلشن اهل سخن
می دهد لذت احسان آشت	بر خورد گرم به مهمان آشت
پی مدح خدیو دوران	گشته از برگ سرا پای زبان
پخته کاریست عجب سنبوسه	لذتش برده گروه از بوسه
عالمی در طلبش پوینده	دلفگارش چونگین کننده
در دل اهل جهان ریشه دواند	این مثلث چقدر نقش نشاند
در نظرها نه همین آئینه روست	نان تو طبق صفت تو در تو ست
پیش نان ت چو طفلان به خوشی	کرده نان ورقی جزو کشی
نان بادم تو باشد برخوان	عنذلیب گل حلوائ تو خلق
تا نظر یافته از حلوائت	شده چون شان عسل کیپایت

نه همین برده دلم را حلوا دام طاووس نظر شد کیپا

[۸]

از سرخوان تو در هر شب و چاشت	ریزه چین نام خطائی برداشت	
بسکه دست تو برو زر پاشد	رشته است خط شعاعی باشد	۸۰
خورد تا یافت ز لطف تو نظر	عوطه چون کلك مذهب در زر	
گر ازین رشته خرد شیخ دغل	رود از خاطر طول امل	
کرد غم شسته ز دل صابونی	برده شوقش همه را افیونی	
نقلها راست امیر و سرور	کله قند ندارد همسر	
هست با رشته جان پیوندش	در بهشت است کجا ماندش	۸۵
چلقچی گر دهدت دست به بوس	هست خلخال زر ساق عروس	
نیست جز پسته قندی دیگر	بخت سبزی به شکر خواب سمر	
گشته از لذت او پر دهنم	مغز دا راست ازان پر سخنم	
گوش بر درد دل هر که نهی	می کند وصف مربای بهی	
سر خوشم کرده ثنا خوانی او	نشأت بخش است مربای کدو	۹۰

[۹]

شربتت هست به از آب حیات	گشته هر قاشق او شاخ نبات	
هست پیوسته ظروف چینی	پر چو شان غسل از شیرینی	
جام چینی سحر امید است	صدف شربت مروارید است	
این قدر ظرف ندارد دستور	کاسه لیس است به بزم فغفور	
تیغ فالوده اگر بر سردید	نتوانست ز خوان تو برید	۹۵
هست در ذایقه پیرو جوان	شیر فالوده به از شیرۀ جان	
گشت شیر برنج تو سمر	در صدف آب شد از شرم گوهر	
ماست آن کسی که درین نائده دید	نشود در نظرش برف سفید	

... ز عینک به مظهرها نمود
 نیست یخ برف در خشنده بود
 هست صد بار به از سیم مذاب
 نمک شعر نمکنندان توشد
 از یخت روشنی دیده فزود
 که فروزان شده از ابر نمد
 چقدر خوب برآمد از آب
 شور تحسین نمک خوان تو شد

[۱۰]

چه غم از چشم بد دورانت
 مگر از سبزی خوان توشنید
 تُرب در صورت طاووس ارم
 خوان سبز تو به خویست سمر
 نی همین انبه بود خسته او
 آتش دل نباشد نارنج
 نسزد سنگتره پا سنگش
 باز بر گرمه فروشد سرده
 هندوانه شده سر سبز او
 بی تکلف که غذای عجب است
 جان باین مرتبه که شیرین است
 لذت شهد روانست او را
 انبه پیش نظرش باشد خرد
 سبز پوش است ز سبزی خوانت
 گه پی دیدن او چرخ حمید
 نوشد از دست به اصحاب شکم
 می برد دل ز کف اهل هنر
 نیشکر هست کمر بسته او
 با فلان میوه و به مهمانش مسنج
 باشد از نسبت آلو ننگش
 گرم با ذایقه جوشد سرده
 سر بزرگی بود از وی نیکو
 چون نباشد که شهیدی نسب است
 معنی روح نباتی این است
 در گره شیرۀ جانست او را
 خربزه گوی حلاوت را برد

[۱۱]

برد از جمله فوا که کور را
 گشته از خربزه تالذت گیر
 از پنیرش کل لذت چیدیم
 هست انارش دهن پان خورده
 دور دور است به عالم او را
 شده چون شان عسل برگ پنیر
 نمک و حسن سفیدی دیدیم
 گوی از میوه جنت برده

۱۲۰	بہر اطفال ہوس دورانش	خون بہ جوش آمدہ در پستانش
	شربتیش می دہد از مرگ نجات	دم سپردہ است بہ او آب حیات
	سیدی خوان ترا ای سروز	باشد انگور حسینی در خور
	قدر ہر میوہ شد از بس افزون	صاحبی می کند انگور کنون
	عشوہ ہا بس کہ گلو سوز کند	فخر بہ خود امروز کند
۱۲۵	گوشہ از نظر لطف تو دید	مسکہ بر جملہ فوا کہ چربید

تغزل

نی کلکم کہ دماغش شدہ ساز	شد بہ قانون غزل نغمہ طراز
خاک کوی تو بود آب حیات	دادہ بر زندگی خضر برات

[۱۲]

۱۳۰	چقدر ہاست کلامت شیرین	رگ ابر قلمت را رشحات
	حسن خط بر تو ملسم کہ تراست	آب خضر است نہان در ظلمات
	نگہت خُلق تو کردم چو رقم	ہست ہر نقطہ او حب نبات
	پای در معرکہ دایم چو گُنی	لیقہ از گیسوی لیلی بہ دوات
	طاعتت دعوت مہمان باشد	رفت برباد ہزاران نفحات
۱۳۵	دعوتت کردہ مسخر عالم	کویہ قاف از تو کند کسب ثبات
	بہ ز در گاہ تو ای کعبہ خلق	صبح و شام است نماز تو صلوات
	بی نیازی ز ثنائی مردم	تو خلیلی و مسلم دعوات
	عالم آوازہ مدح تو گرفت	قبلہ نیست برای حاجات
	تا بود قرص مہ در کردہ مہر	ہست ذات تو منزہ ز صفات
۱۴۰	وقف ارباب سخن نان تو باد	ارجمند است ثناخوان ہمہ جات
		زینت خوان زر اندود سپہر
		طبع را چاشنی از خوان تو باد